

حکم حکم نادر و مرگ مفاجات

۱۰ مهر ۱۳۹۳ ساعت ۱۹:۵۴

در مملکت من برای هر پنج خانواده یک دیگ کافی است! « نادرشاه قبل از هر کاری مالیات سه ساله را به شکرانه فتح هندوستان بخشیده بود به عنف و شکنجه از رعایای بیچاره ستانده آنچه جواهر در خانه مردم بود به بهانه اینکه در دهلی دزدیده شد! به زور از آنها گرفت و به کلات فرستاد

عبارت مثلی بالا در موارد صدور احکام صد در صد لازم الاجرا به کار می رود تا مجریان و محصلان امور بدانند که تخطی و تساهل در اجرای چنین امر و فرمان مجازاتی بس شدید و هولناک دارد و سهل انگاری و چشمپوشی در این مقام و موقعیت ، مسموع و مقبول نخواهد بود زیرا حکم حکم نادر و مرگ مفاجات است .

اکنون ببینیم این نادر کیست و احکام و فرامینش تا چه اندازه هول انگیز بوده که به صورت ضرب المثل درآمده است .

این نادر همان نادر قلی و طهماسبقلی سابق و نادرشاه لاحق سرسلسله پادشاهان بدفرجام افشار در قرن دوازدهم هجری است که از نظر نبوغ نظامی و سرعت عمل در امور لشکرکشی و غافلگیری به لقب ناپلئون شرق ملقب گردیده است .

نادر دوران ضعف و فترت سلسله صفویه که افغان ها به سرکردگی محمود افغان و سپس اشرف افغان در سلطه هفت ساله خود خاک شرق و جنوب و مرکز ایران را به توبره کشیده و ترکان عثمانی گرجستان و ارمنستان و قسمتی از داغستان و شیروان و قسمت اعظم عراق و تمامی کردستان و همدان و کرمانشاهان را در تصرف داشته اند زمام امورکشور را در دست گرفت و با تاکتیکهای دقیق و حملات و هجومهای برق آسا همه را بر جای خود نشانید و در سرزمین زرخیز هندوستان تا دهلی نیز پیش رفت و پس از تاجبخشی با صدها میلیون تومان غنایم نفیسه از سیم و زر و احجار کریمه من جمله دو قطعه الماس مشهور دریای نور و کوه نور به ایران بازگشت و ملت ایران را به شکرانه این توفیق برای مدت سه سال از پرداخت مالیات معاف گردانید .

تا اینجای قضیه روشن است و بحثی بر آن نیست زیرا نادرشاه در اوایل زمامداری خود علاوه بر لشکرکشیها و محاربات بی امان دست به اصلاحات اساسی و رفع بی نظمیها زده بود . به درددل مردم می رسید ، به شکایات از حکام و روسای شهری و قضات رسیدگی می کرد و حتی برای آنکه علاقه و محبت مردم را نسبت به خود بیشتر جلب کند روزهایی را که فراغت داشت تمام ساعات را به دور شهر می گشت و :

«از وحدت تجار گرفته تا تزیین شهر یا تسکین خانواده های فقیر و ورشکست شده پرس و جو می کرد و... از اول قدغن کرد که هیچ یک از ایالات به هیچ وجه ورودش را جشن نگیرند.» و مخارج بیهوده بر عهده مردم نگذارند و آنها را درمانده نکنند. نادرشاه بدون شک سردار بزرگی بود و اقدامات مشعشعانه و اصلاح طلبانه او راهی به جایی می برد و وی را در ردیف شخصیت‌های نامدار تاریخ قرار می دهد.

اما تبهکاریها و فجایع و جنایاتی که از سال ۱۱۵۴ هجری به بعد یعنی از تاریخ تیر خوردن در جنگل سواد کوه مازندران تا پایان شش سال اخیر سلطنتش مرتکب گردیده به قدری هول انگیز است که جداً روی چنگیز و آتیلارا سفید کرده اهل تحقیق را در دوراهی عجیبی قرار داده است تا جایی که میرزا مهدیخان منشی صدراعظم نادر و صاحب دو کتاب پرطمطراق دوره نادره و جهانگشای نادری در تعریف و توصیف اختصاری جنایات و احکام بی رحمانه او می گوید :

« تا کسی زنجیر احتساب او را نبیند عدل نوشیروان را نداند که چیست.» آن مثل لری در اینجا صدق می کند که گفته اند :
بین چقدر شور بود که خان هم فهمید ! باری ، نادرشاه پس از فتح هندوستان و با وجود آن همه غنایم و جواهر نفیسی که با خود آورده در حصن حصین کلات نادری انباشته بود مع هذا حرص و ولع و خست و لثامت عجیبی بر مزاجش مستولی شده مال و ثروت را جز برای خودش نمی خواست و در موارد دیگر به قول کشیش بازن صاحب کتاب نامه های طبیب نادرشاه معتقد بود که :

« در مملکت من برای هر پنج خانواده یک دیگ کافی است !» نادرشاه قبل از هر کاری مالیات سه ساله را به شکرانه فتح هندوستان بخشیده بود به عنف و شکنجه از رعایای بیچاره ستانده آنچه جواهر در خانه مردم بود به بهانه اینکه در دهلی دزدیده شد ! به زور از آنها گرفت و به کلات فرستاد .

از مخترعات محاسبات نادرشاه در اواخر سلطنتش این بود که در موقع رسیدگی به حساب مامورین و محصلین ، رقم الف را که معادل پنج هزار تومان ایران بود واحد وصول قرار می داد و به رقمی کمتر از الف زبان نمی گشود و « از عمالی که به پای میز محاکمه حساب می آورد ، ده الف و بیست الف مطالبه می کرد و اگر آن جماعت وجهی در حساب نداشتند ایشان را به چوب می بست ، گوش و بینی می برید تا از راه اضطرار به نام خود هر چه را پادشاه بی رحم خواسته بنویسند و قبض بدهند . » سپس به فرمان نادر جماعت مزبور را به عنوان معرفی اعوان و دستیاران چوب می زدند و آن گروه بخت برگشته از ترس جان هر که را می شناختند یا دیده یا اسمشان را از کسی شنیده بودند نام می بردند و ماموران غلاظ و شداد نادری به دستگیری ایشان روانه می شدند و اسم هر کس که نامی از او برده شده یا دیگری به خطا ، یا به غرض او را همدست قلمداد کرده بود چندین الف حواله صادر می گردید و عمال شاهی به وصول آن می رفتند و حکم حکم نادر است را به رخ می کشیدند.

بدیهی است هر که قدرت آن را نداشت در زیر شکنجه جان می سپرد و حواله به ورثه او ، و در صورت ناداری و بی چیزی ورثه به همسایه ، و از همسایه به محله ، و از محله به شهرها و ولایات منتقل و وجه آن به سختی مطالبه می شد تا حکم نادر بلااثر و

حواله او لاوصول نمانده باشد». در کتب تاریخی آمده ، موقعی که نادرشاه از اصفهان به کرمان می رفت دو بیست نفر از ماموران و محصلان مالیاتی فارس را که در پرداخت مال دیوانی تعلل کرده بودند کور کرده هفتاد و دو تن از آنها را به نسقچی باشی سپرده بود که پس از صدور حکم و فرمان از سرهایشان مناره بسازد ، ولی چون اکثر از این جماعت فرار کرده بودند نسقچی باشی از ترس نادر هر که را در مسیر راه می یافت بدون هیچ علت و پرسش در جمع آن بی گناهان داخل می کرد تا شماره و تعداد مقرر ۷۲ تن کمتر نشده کله مناره ناقص نماند و نادرشاه او را به جای آنان نگیرد .

خاندانقلی بیک نایب الحکومه کرمان را که به سیورسات مفصل تا بلوک انار پیشواز آمده بود بدون هیچ گونه بهانه به دست نسقچی باشی سپرد و فرمان داد بر دیوار باغی نزدیک سراپرده شاهی سوراخ تنگی تعبیه کردند و آن گاه سر خاندانقلی بیک را از آن سوراخ بیرون آورده طناب محکمی بر آن بستند و سر دیگر طناب را بر دو گاو زورمند و قوی هیکل بسته گاوها که با نوک درفش از پیش رانده می شدند با تلاشهای خارق العاده طناب را می کشیدند و نتیجتاً سر خاندانقلی بیک بیچاره با بیشتر اعصاب و عروق آن کنده شد و قبل از آنکه بمیرد به مقدار هزار مرگ عذاب و شکنجه کشید .

شب نهم ربیع الاول سال ۱۱۶۰ هجری که از کرمان به طرف خراسان حرکت کرد فرمان داد دوهزار و سیصد نفر از متمولین شهر و بلوک را سیاهه کرده برای اخذ تنخواه شکنجه کنند که از آن جمله مبلغی به اسم خواجه شفیع بردسیری نوشته بودند که هر چه نقد و جنس بود از او و منسوبانش گرفتند و هنوز کلی باقی بود .

بیچاره دیگر چیزی در بساط نداشت که بپردازد . اتفاقاً در آن موقع چند نفر تاجر ماوراء النهری در کرمان بودند که اگر کسی پسر یا دختر مقبولی داشت و اضطراراً حاضر به فروش می شد آنها را می خریدند و در عوض آن پول می دادند . خواجه محمد شفیع بردسیری برای تامین کسری تنخواهی که برعهده اش نوشته بودند لابد و ناچار دو دختر معصومش را چادر کرده به همراه عمله سیاست به منزل ترکمان ماوراء النهری برد شاید بخرد و نیمه جانی که از او باقی مانده از این شکنجه و عذاب جانکاه خلاص شود تاجر ترکمان آن دو دختر را که لابد مقبول و زیبا نبودند نپسندید و گفت : « نمی خواهم » ماموری که همراه بود رو به خواجه کرد و گفت : « خواجه محمد شفیع ، تاجر ترکمان نپسندید ، فکر پول کن که حکم نادر است . » خواجه بیچاره دست به آسمان بلند کرد و گفت : « خدایا ، تاجر ترکمان نپسندید تو هم میسند ...!! »

از عجایب و شگفتیهای روزگار آنکه همان شب چند نفر از تفگچیان کرمانی که در اردوی نادر در فتح آباد خوشان قوچان بودند خبر آوردند که نادرشاه در شامگاه دوم جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ هجری دو ساعت پس از نیمه شب در حالی که در خیمه و بستر خواب با محبوبه عزیزش شوقی آرمیده بود به دست چند تن از امرای افشار و قاجار کشته شد و سری که بر همه سرها سروری داشت از تن جدا گردیده در یک لحظه خط بطلانی به تمام جنگها و جدالها و سعی و کوششها کشیده شده است . شاعری در آن باب گفت :

سر شب قتل و تاراج داشت

سحر گه نه تن سر، نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری

نه نادر بجا ماند و نه نادری

به گفته آقای احمد سهیلی این دو بیتی از محمد علی فردوسی ثانی صاحب شاهنامه نادری است.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۱۸۸۷/مفاجات-مرگ-نادر-حکم>